

افندی در آنجا توقیف بود شد و بعداً برگشته مدت هفت ماه در جوار حضرت عبدالملک مأمور انجام بعضی خدمات بود آنگاه مأمور برای تبلیغ در آذربایجان شده غالب اوقات را مصروف در آن خدمت نمود و حسب دستور محفل روحانی تبریز پیوسته سفر به بلاد و قصبات و قراء آن ایالت کرد و در خلخال نیک موفق گشت و در سایر اقسام مملکت نیز رفته بتبلیغ پرداخت و در تمامت ایام حیات بر آن خدمت موصوف و مصروف گشت و در حقیق الواح متمدن صدور یافت و در لغت فارسی و ترکی شیرین تکلم کرده اشعاری دارد و چند غزل و قطعه و رباعی معنی نمونه ثبت میداریم :

طلوع شمس حقیقت شد از جبین محبت

جهان جوان شد از آئین نازنین محبت

زوجه فیب برافکنده پرده شاعر و حدت

که در زمانه دهد انتشار دین محبت

برفع ظلمت نادانی و عداوت و بغضها

پدید شد بد بیضا از آستین محبت

زمان خراب چه شد ز اختلاف و کهنه پرستی

بها نمود بنا از نو این زمین محبت

ز کنز فضل و عطا داد بهر زینت انسان

بدست مکرمت خود در شمیم محبت

برای نظم جهان و حفظ جملہ جهانی
 نهاد قاعدۀ محکم و متین محبت
 جمال اقدس ایمی صمی زعالم بسا لا
 صلازند که ضم یارد لنتشین محبت
 گر آدمی بگذر از شمال تیره کینه
 بیا و جایگزین باش دریمین محبت
 کنار گیر دمی از قیود و هم و تمبند
 قدم فرا نه بر عالم یقیسن محبت
 دمی رهاکن خوی درندگی و پلنگی
 بباش آهوی مشکین دشت ^{چین} محبت
 کنی زمزمع دل گر گیاه عرزه عدوان
 برویدت گل نسوین و یاسمین ^{محبت}
 شراب باقی عرفان کورت بباید بستان
 زدست ساقی رضوان زساتکین محبت
 اگر بخواهی بیون بحر پر خروش بجوش
 بنوش قطره ای از آب آتشین محبت
 اگر ترا هوس دیو بندی است چو آصف
 بساز زینت انگشتر ازنگین محبت
 زذرۀ بین حقیقت بذره ذره نظر کن
 که هست عالم امکان عمه رهین ^{محبت}

(۱۰۱)

ببین بروز ازل کردگار جل جلاله
سرشت هیکل آدم ز ما* وطن محبت
کسی که زنده بروج محبت است بیاید
هر آنقدر که دوام آورد سنین محبت
همیشه مرد خرد مند از خدا ای بخواند
که در حیات و معاش شود عزیز محبت
هر آنکه بنده خاص خداست فطرت پاکش
بود ز دست عطای بهاء عین محبت
بنات باکره فکر چون هواری جننت
بپرورند در آفوش جان بنین محبت

بشمر گفتن آذر منیر خیل ملایک
از آسمان بفرستند آفرین محبت

و ایضا از اوست :

قدم بمرصه محنت نهاد ابراهیم
پس از تقار ز هجرت دو در ربیع از ماه
ز صلب پاک محمد علی بن مهدی
ز نطن شاه بگم از نژاد لطف الکره
بشهر معظم تبریز کشور ایران
بخش لیلی آباد خوش هوا و میاه

(۱۰۲)

چو نوزده سنه طی کرد عمر در غفلت
بسال غش شده از دین صاف حق آگاه
بحیرت اندر میبود تا بسال شداد
نبود اهل یقین هم نداشت استگراه
بامرگشت صدق ز روی صدق و یقین
پس از صمود جمال قدم بحسرت و آه
بامرطلعت میثاق جل احسانه
گاهی مسافرو گاهی مقیم در درگاه
بسال حیفش روز فراق آمد و گشت
ز وصل دلبر محبوب دست وی کوتاه
سفر بموطن مألوف کرد با حسرت
برای راه نمائی مردم گمراه
کنون گذشت چهل سال در ایران
همیشه با غم هجران دلبرش عمر آه
هزار و سیصد و پنجاه و هشت شد کامل
که قائم است بخدمت بهمن و فضل اله
بحسن خاتمه یارب موفقتش گردان
که نیست غیر تو برینده ضعیف پناه
بحق حضرت عبد البها و شوقی پاک
ببخش از کرمت ای غفور جطه گناه

(۱۰۳)

نبرده و نبرد سجده جز بپاک درت
نکرده و نکند جز بظلمت تو نگاه
اگرچه نیست سزاوار حضرتت عطسی
ولی امید بهخشایشت بود ای شاه
به پیشگاه تو آذر ضمیر منفعل است
خجالتش را میسند ای بهاء الله

وایضا کلام آذر ضمیر:

تادل بخم طره آن زلف دوتا شد
سرمایه سودای پریشانی ماشد
برهمنج و خم گیسوی برهمنج و خم او
برهای دل و گردن جان بند و پلاشد
تنها نه من افتاده این بند بلایم
افتاده این سلسله سرسلسله ماشد
هرچند در این حلقه عشاق پریشان
جممیم ولی کو که چه من بی سرو ماشد
آذر دلت ارچند بدام سر زلفش
افتاد ولی بود سزاوار و بجاشد

ایضا :

(۱۰۴)

از بسکه زفرقت بسر خاک کنم

خاک از همه روی زمین پاک کنم

خاک کف پایت بسر از آن باشم

تا فخر از این شرف بر افلاک کنم

دیگر آقامیرزا موسی ادیب مذکور که فاضل و ادیب
خوش نویس بوده در فارسی و عربی اشعاری نیکو و در انعام
موسیقی مهارتی بسزا داشته امور معاش بمعلنی گذرانید
منبتی در مدرسه تائید عمده و بالاخره در مدرسه شاه آباد
عراق تعلیم داد و بسال ۱۳۴۷ در آنجا درگذشت و مدت
العمر از دواج نکرد و ادیب مجرد شهرت یافت .

دیگر از معارف بهائیان پسران ملا رضای شیخی میلانی
بودند که خود معاندت با امر بدیع داشت ولی اینها اربعمه^ش
هنگی مهتدی شده خاندان وسیعی برجای گذاشت و نخست
آقامیرزا حسین اقبال کرده بعلمت تعرضات شدید بخواک
عثمانی و عکا در محضر ابهی شرف حضور حاصل نمود و مدتی
در سوریه و اطراف سیاحت کرده و آنگاه بوطن برگشتند
معدودی را مهتدی ساخته با برادرش ملا احمد که نیمی از
ایمان آورده بمشوق آباد مهاجرت نمودند و دو برادر دیگر
میرزا علی اکبر سابق الذکر و میرزا محمد نیز ایمان آورده

بعشق آباد رفتند و شرح احوال میرزا علی اکبر روحانی را
در ضمن اوضاع طهران مینگارم .

و از معارف بهائیان مرافقه ملا ولی الله مردی طویل
القامه کبیر المعاصه غریزاللحمیه ملای بلد بود و در سال
۱۳۱۷ بواسطه ابن الدخیل و حاجی میرزا مجید عرفان و
ایمان بامر ابهی یافت و بید رنگ روزی برای ادا^ی وظایف^ش
هدایت عباد بنهر در آمد و خطاب بجمعیّت بنین گفت :
ای مردم قریب سی سال است برای شما اقامه صلوة
جماعت و ادا^ی وعظ کردم و اکنون بخوف و احتیاط از اینکه
در محضر کبریا مقصر نشده موجب ضلالت شما نگردم آنگاه
باشید که تقریبا دو ماه است با بهائیان مواجه شده مناظره^{ها}
کردم و بالاخره بر من ثابت و مدلل کردند که قائم آل محمد
ظهور نموده و امر جدید حق و من جانب الله است و من
نمیگویم بمن تأسس جسته بهائی شوید بلکه قصدم این بود
بشما آگهی دهم تا بموجب تکلیف خود عمل نمائید این
بگفت و پایه ضمیر را بوسید و باین عمل تلویح نمود که ضمیر
را وداع گفته دیگر برای این قبیل مسائل و حاجت ارتفاح
بر آن نکنند و پائین آمد و حاضرین چون دانستند که صلا
ولی الله بهائی شد بفکر حال خود و اعمال گذشته برآمده
از یکدیگر پرسیدند که آیا صلوات سابقه اقتدا شده بوی صحیح

ومنجز است و با آنکه باطل و محتاج باعاده میباشیم و چون
 زیست وی در وطن ممکن نبود بتبریز رفت و در جماع و محافل
 احباب حضور یافت و امرا در خانه منزل داده چندی من
 مصلحت دیدند خویش را معروف بدین نام نکرده با علما
 مراوده و معاشرت نماید و بدین رو چون شهر محرم رسید
 و اهالی در مسجد فرش گسترده بساط روضه خوانی نهادند
 منبری در مسجدی برایش مهیا ساختند که تا هفت روز مرتباً
 وعظ نموده و روضه خواند و طلاق لسان و مباحث جذابش
 مؤثر گردید و بر سامعین گوارا گشت ولی یکی از ملاحسای
 مراغه ساکن تبریز احوال و اسرارش را فاش ساخته ملاها را
 تحذیر کرد که بالاخره مقاصد و افکارش آشکار شده در عقول
 و قلوب جایگزین گردد و او خبر یافت و قبل از آنکه از منبر
 بهائین کشند در یوم هشتم در حالیکه بر منبر سخن میگفت
 عذر اقامه کرده عفو خواست و از آن پس حاضر نشد و لا جریم
 احباب مشورت کردند و برایش تدارک سفر دیدند و برای
 تبلیغ بصفحات قفقاز حرکت دادند و بایروان و دهاتش آرتوز
 که سکنه اش از طائفه علی اللهبیند رفته تبلیغ کرد و بالاخره
 به کوك جای از توابع بادکوبه و خاک شیروان شتافته بتبلیغ
 پرداخت و مسلمانان تمصب کرده شکایت بحکومت نمودند
 و آن مظلوم دستگیر و پند روزی توقیف گردید و حکم تبعید

صادر شد و دوتن قزاق سواره وی را با عمامه کبیر و محاسن
 طویل پیاده در جلو اسبان در مدت چهار پنج روز بهاد کوبه
 رساندند و در کشتی گذاشته با بران فرستادند و در آستارا
 پیاده شد بتبریز آمد و مدتی بماند و با حاجی ملا اسکندر
 سرایی که در طریقش بحج مکه وارد تبریز شد شبی تا صبح
 پیوسته در باب این امر سخن گفته او را مهتدی نمود . و
 بالجمله ملا ولی الله اخیرا بمراغه عودت کرده در سال
 ۱۳۲۸ درگذشت .

دیگر آقا میرزا حسین طوطی از طلاب فاضل بصحافی
 اشتغال داشت و چون ایمانش شهرت گرفت رئیس طلاب
 ناظم الشریعه بواسطه دوتن از آنان وی را حاضر کرده بفلکه
 بسته چوب بسیار زدند و با اطلاع حکومت تبمید کردند
 لاجرم بروسیه رفته در تجارت داخل شده سالیانی بتعلیم
 و ترقیم در ممالک روسیه و چین و خواه خدمت نمی نمود
 و دیگر میرزا باقر ناشری و آقا میرزا غلامحسین (۱) از

(۱) در تاریخ ۱۳۱۸ قمری سه تن بنام آقا میرزا غلامحسین
 و محمد باقر ناشری و میرزا محمد ثابت از طلاب و اهل مراغه
 متفقا عازم خراسان شدند چند روز در بهاد کوبه توقف نمودند
 آقا میرزا غلامحسین عجله کرده در رفیق را بجا گذاشت سوی
 خراسان حرکت نمود در عشق آباد بعضی از هموطنان با او
 در باب این امر صحبت کردند قبول نکرده رفت و پس در

طلاب علوم دینیّه که بعداً فائز بایمان بدیع و خدمت

خراسان تصدیق باین امر نمود و مراجعت بیاد کوبه کسرد محمد باقر ناشری را تبلیغ کرده و ناشری بعد از چند روز میرزا محمد ثابت را تبلیغ نمود و هر سه نفر متحد و هممهوس شدند که هر قدر هستیم عمرمان را در راه امر صرف نمائیم ایشان فوراً مشغول شدند و هر روز پروانه و ارضحیت امری در کوچه و بازار مینمودند با آن درجه رسید که محفل روحانی محل هر چه نصیحت فرموده مشتعل تر شدند و بالاخره محفل احضار نموده فرمود که حکم محفل حکم جمال قدم است خواه قبول کنید خواه ترمّو کنید ایشان تسلیم شدند محفل روحانی امر فرمود که شما از قره باغ تا تغلیس گردش نمائید تا دو ماه دیگر بعد مراجعت بیاد کوبه کرده ایامی راحت و آسوده باشید و آن سه پیاده بشهر قره باغ رفتند چند روز مشغول تبلیغ شدند شهیدی عدل نام بهائی ایشان را مهمان کرده بخانه برد بعد از نهار خودش را معرفی نمود و بعد از دو روز عصابه خبردار شد به آقا محمد آقا یکی از علماء آن شهر راپورت داد فردا یکنفر فرستاد شهید عدل را طلبیده و چون بعد از دو ساعت مراجعت کرد گفت خیال فتنه دارند گفت صلاح اینست من باشما مسافرت کنم و لذا باهم از شهر خارج شدند در بین راه شهیدی عدل سه باد کوبه رفته آن سه نفر بشهر کتبه رسیدند چهار روز تبلیغ کردند و قرار گذاشتند در هیچ جا با احباب ملاقات نکنند و در شب آخر احباب آنجا مهمان کردند فرمودند شما تخم افشانی کردید کفایت نمود آبیاری با ما ست ایشان خدا حافظ کرده بتغلیس رفتند و یک هفته در آنجا مشغول تبلیغ شدند یکروز وقت ظهر دو نفر پولیس آمدند ایشانرا

تبلغیه شدند و خصوصا میرزا باقر مذکور بمأموریت محافل

گرفته بدیوانخانه بردند و چون مجتهد آنجا شکایت کرد ایشانرا حبس نمودند آن زمان حاجی علی اکبر احمد اف تجارت میکرد خیردار شده بدیوانخانه التزام داده آورده پذیرائی نمود گفت محفل روحانی امر فرموده که بیاد کوهه مراجعت نمائید ایشان بیاد کوه رسیدند و محفل روحانی آقا میرزا غلامحسین و میرزا محمد ثابت را همراه و محمد باقر ناشری را برشت فرستادند ناشری بانزلی رفته ده روز آنجا مانده یکنفر ملاحسین نام معلم را تبلیغ کرد و او د نفر دیگر تبلیغ نمود و لذا صد اهلند شده عالم آنجا بنایب حکومت عارض شده ناشری را دست بسته برشت فرستاد آن زمان حکومت رشت ولیخان تنکابنی سپهدار بود دو روز حبس مانده روز سوم وقت عصر در محضر سپهدار یکی از آقایان رشت مذاکره کرد که در انزلی يك بابی را نایب حکومت آنجا حبس نموده سپهدار فرمود آن بابی را اینجا فرستاد و بفراش امر نمود که آن بابی را بیمار و ناشری را حاضر نموده سپهدار فرمود يك سؤال میکنم سرگاه درست گفتی فیهما والا کار مشکل میشود بگوه بنیم مردم راجه طور بابی میکنی؟ ناشری گفت قربان اول سلمان میکنم بعد بابی حکومت خندیده با آقایان فرمود حالا معلوم شد اول ما نایب قسول سلمان بشویم بعدا بدانیم تکلیف بابی چیست یکی از آقایان گفت اینها خیلی فضول و جسور شده اند و لذا سپهدار حکومت فرمود ببرید نگهدارید فردا تکلیف معلوم میشود دو روز دیگر فراش باشی بامر حکومت سه روز التزام گرفته بخانه میرزا ابراهیم سرهنگ فرستاد ایشان بهاشی بودند و محفل روحانی ناشری را به لاهیجان فرستاد

روحانیه در همدان و غیرها مشغول بخدمت تبلیغیه

وقدغن کرد که ده روز آنجا صحبت امری نکند لا جرم ناشری بعد از ده روز بمرافه رفته بهمش از ورودش میرزا محمد ثابت ندای الهی را بملعا^۱ و اهل شهر رسانیده بالاخره ناظم الشریعه رئیس طلاب ملاحظه نمود اگر ثابت اینجا بماند اهل شهر را از راه میبرد و نفر طلاب فرستاد و او را در مدرسه حبس نموده فردا رفته با حکومت همدست شده بازار دکان را بزور طلاب بسته وقت عصر با سب سیاه سوار وارد مدرسه شد چوب و نلک حاضر نموده با چهارنفر طلاب چوب کاری کرد که ثابت بیپوش شده بعد از یکساعت رو بناظم الشریعه نموده گفت حضرت آقا امروز همان روز است که ابن سعد سوار اسب سیاه ایستاده دارد حکم میکند بعد آقا امر فرمود ثابت را بدم اسب بسته از مدرسه وسط بازار کشیدند . حاجی صدرالحکما^۲ و میرمهردادین آقا بهائی از اعیان شهر مراغه بودند ایشان پیش حکومت سختگیری کردند حکومت چهارنفر تفنگدار فرستاده از دست طلاب گرفته بدارالحکومه رسانیده دو روز نگهداشته شبانه بخانه حاجی صدرالحکما^۳ فرستاد و مشارالیه با دونفر احباب باکفایت به تبریز روانه نمود و یکماه آنجا راحت شده بروسیه مسافرت کرد و چندین سال در بادکوبه و عشق آباد تاسمرقند قیام بتبلیغ نمود و قتیکه روسیه بالشویکی شد ایشانرا با چند نفر احباب گرفته حبس نمودند چند وقت در حبس ایذا و ازبیت بی اندازه نمودند بالاخره عازم ایران بطهران آمده محفل مقدس روحانی مرکزی بولایات ایران فرستاد خیلی ایشان صلح و عالم بود و همیشه شب و روز مشغول تبلیغ و خدمت بود تا اینکه آخر در طهران صعود

نمود و يك دختر بزرگ اشراقیه نام میبندد و مملعه مدرسیه
 نجف آباد است دوره سوم حضرت ولی امرالله وائمه درمرا
 سنه ۱۳۴۱ شهیدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشوری از
 محفل مقدس روحانی درخواست نمودند که احباب عقب مانده
 دعوت کنیم تحریض و تشویق شوند و روزهای جمعه نفوس زیاد
 باشد محفل روحانی قبول فرموده اما بحکمت تا وقت پائیز
 احباب گرم شدند کم کم شهرت یافت مردم در جستجو
 افتاده تا یکماه بعید مانده تقریباً عیجده و بیست نفر با
 مبارک فائز شدند آقای شریعتمدار و آقای میرفرج اللہ
 مدرس چند نفر از طلاب را تحریک مینمودند هر روز میآمدند
 دکان احباب تازه تصدیق چیزی بخرند بهانه میکردند
 باسم بابی از بیت مینموده و پول هم میدادند و احبائی که
 تردد میکردند کتک کاری و سب و لعن مینمودند و احباب
 عوض آنها تطییغ میکردند بالاخره آقایان دیدند توی بازار
 دکان غیر از صحبت بابی داد و ستد ندارد پاره از دست
 رفته چه کنیم چه نکنیم ؟ یکی از نیسره شهید نصیر شاطر
 ثناء الله نام بود فشنگ و طرّقا میفروخت آن زمان رسوم
 بود چهار هفته بعید مانده آتش بازی میکردند در آخر
 چهارشنبه با تحریک آقایان یک نفر از طلاب يك فشنگ و طرّقا
 درست کرده و آبه و لا صلیتکم بجزوع التخل را بروی
 طرّقا نوشته آورده به طرّقاهاى ثناء الله انداخته دوباره
 طلاب آمده پیدا کرده مردم را صد کرده که نوه شهیدی
 نصیر از قرآن طرّقا درست کرده میفروشد مردم جمع شده
 قدری ثناء الله را زده کتک کاری کرده بحکومت بردند
 فردا آقایان دکان بازار را بسته و دسته سینه رضاطیل و علم

دیگر آقا سید عبدالله میانجی از ائمه جماعت و فضلا

بحکومت رفته ستوال وجواب نمودند حکومت فرمود آقایان این کار چه دوازده ساله نسبت بالاخره آقایان گفتند این کار را مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری ساخته برای خیانت قرآن و توهین اسلام بالاخره چند نفر فراش باشی شاطروناشر را گرفته حبس کردند این هشتم شهرالاعلا بود هر روز دو دفعه استنطاق نموده تا دوازده روز آخر استنطاق آقایان گفتند شما چرا آیه ولا صلیبکم را روی طرقالا نوشتید؟ باید شمارا بدار بزیم ایشان در جواب گفتند این حکم فرعون است خدا در قرآن نقل قول میکند که به ضحیین گفت مرگه جواب موسی را ندیدید از شاخه درخت خرما می آویزید شما درخت خرما را حاضر کنید و ما حاضریم . حکومت خندید فریب شد آقایان تشریف بردند فردا آقایان و ملت حاضر شدند بالاخره در میدان آرد و گندم فروش را حاضر نموده بودند حکومت دید این کار بالا گرفته با آقایان تغییر نمود که شما بحکم خودتان کار کنید فراش و تفنگدار خواسته که آقایان و ملت را بیرون نمود و حکومت برادرزاده حاجی صدخان شجاع الدوله بود و الان در طهران وکیل آذربایجان است . این قضیه در سال قونسول کشی امریکا واقع شد که در تمام ایالات ایران احباب را قتل و غارت نمودند حتی در طهران بالاخره حکومت دکان و خانه های احباب را با تفنگدار و فراش حفظ نمود بعد از دو روز حکومت در درشکه خودش با چند مأمور از مرافقه بتبریز فرستاد مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری در ماه در نظمی مانده محفل مقدس روحانی تبریز نجات داده بمراغه ارسال نمود و از محافل

پس از فوز بایمان در مینج بتلیغ ونشر نجات پرداخت
ومعروف بدین نام شد و خدمت تبلیغ همیشه کرده درهمدان
وگیلان و بلاد آذربایجان و غیرها بتلیغ ونشر امرایه
پرداخت و بالاخره در تبریز با تغیر وضع استخداام دوائر
دولتی گرفته مقیم شد .

ونیز جمعی کثیر از بهائیان آذربایجان در اینستدر
مهاجرت بمشرق آباد نمودند وعده ای از آذربایجانیمان
مقیم آن بلد متدرجا بملاقات اهل بها فائز بایمان گردیدند
ودر آخر این دورگروهی از آنان بایران مخصوصا آذربایجان
عودت کرده بخدمات روحانیه پرداختند که از آنجمله آقا
علی اکبر و برادرش آقا محمد حسین عباسوف باخانواده
وسیمه شان میباشد وشمکه ای از احوالشان در بخش
ششم مسطور گردید .

دیگر آقا میرعلی اکبر اسکوشی در عشق آباد رفته با
عائله اش بمآند آقامیرعلی اصغر در مشهد خراسان اقامت

آذربایجان برای سردارناصرکه ششمین حکومت بود رضامندی
ومضمونیت ارسال نمودند حتی آن زمان جناب امین مرحوم و
آقا اسدالله قمی در طهران بحضور مبارک حضرت ولی امرالله
ارواحنا فداه عریضه نموده بودند در جواب عریضه ایشان
فضل لا نهایه عنایت میفرمایند لوح عنایت درخصوص ایشان
ومراغه در نزد ناشری مانده است . (میرزا محمدباقر ناشری)

جست و دیگر آقا شیخ احمد معلم اسکونی مذکور از شدت
 تعرضات اهل وطن بمشق آباد رفته فائز بانواع خدمات
 گردید و پس از عودت بآذربایجان پسران اربعه اش کسه
 مانند پدر موصوف بتملق و تقدس اند در تبریز شرکت و حجره
 بنام سلیمی تأسیس کرده با همت تمام بخدمات پرداختند
 و در آذربایجان عائله وسیع سلیمی معروفیت در امر الله
 یافته و اخیراً در طهران سکونت کرده و نیز شهرت گرفتند .
 و از جمله مهاجرین آذربایجان استاد اسد الله و سلمان
 از اهل قریه ایلیختی تبریز که قبلاً اسم بردیم و مشتمل بر
 خانواده های بسیار علی اللهیه ^{است} با چند تنی دیگر بمسال
 ۱۳۱۴ وارد مساکن عشق آباد شدند اسد الله و سلمان
 چند شتر نرغنه از برای فخاران عیزم میبردند و سه تنی
 دیگر از احباً بهمین شغل اشتغال جستند و جماعت
 فخاران بدیشان عداوت نموده و شکایت و سعایت با داره
 پلیس برده گفتند این عده بایی اند و با کارگران صحبت
 مذهبی کرده بایی میکنند و افترا و بهتان زدند و پلیس
 همه را طلبیده و تنی از ایشان را که شهدی ستاره پیر بود
 برخص کردند و دیگران را که اسد الله و سلمان مذکور
 و غلام علی گرمسودی و عباس صفائی بودند در حبس ^{شدند} برد
 و شهدی ستار از مفارقت رفقا بی تاب شد و آنان پس از سه

روز مستخلص شده در عشق آباد اشتغال بکار نمودند و نهی اسدالله با سلمان از دهات اطراف گاه خریدار شده بشهر آورده میفروختند در یکی از قرا^۱ سمت غربی بلد بجائی در شب میتوته کردند و شترهایشان هم نزدشان بسود و مقداری نقود پنهان کرده داشتند قریب بطلوع صبح چند تن بیالای سرایشان رفته ضربتی با کارد و شمشیر بقصد قتل وارد ساختند چنانکه آنان مد هوش بیفتاده در آنحال شخصی تصادفاً بیالیشان رسید و خبر بدائسره^۲ پلیس رساند آنان را بیمارخانه برده درمان کردند تا بهبودی یافتند . دیگر از آزربایجانیهای ساکن عشق آباد برادران شهدی فتح الله وقائم بابا بنایی و شهدی عید الشفار خرازی فروش اردوبادی^۳ شهدی . دبار نملینند تبریزی بودند و نیز شهدی علی بن زین العابدین ارومیه عاقله در این امر تأسیس نمود .

و مهدیقلی بنایی صراف در عشق آباد فائز بایمان گردید و در سال ۱۳۰۹ به ملت آشفتنگی از غروب شمس جمال ابهیی و انتشار و باعزم ملاقات برادر سوی شهد شتافت و در آنجا مسلمانان فراری از عشق آباد شروع بتمرضوی کردند و به ملت بغض و عنادی که از واقعات سال ۱۳۰۸ در امر شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی و انتقام حکومت روسیه^۴

از سلمین در دل داشتند و پرا نزد حکومت کشیده قصد
هلاک نمودند و بالاخره باخذ مالفی جریمه خانه یافته
رعاشد و خواست از شهر بگریزد چون دروازه ها بسته بود
کار مشکل گشت و بر فنی باوی مساعدت کردند تا از شهر
بدرآمده از راه قهقهه بقصد عشق آباد تماست روز پیمانه
بدوید و راه گم کرده ببا جگیران رسید برخی از مأمورین که
از حالش خبر داشتند منتظر و مترصد بودند و پرا دستگیر
کردند و پس از ضرب بسیار کت بسته جلوی اسب سواری
روانه مشهد کردند و درین طریق در دهی برخی را دل
بر اوسوخت و نتودی از او گرفته تسلیم سوار مأمور نمودند و
استشهادی بر فرار کردن وی ساختند ارا رعاشی دادند
راه فرار را تسلیم کردند و پیاده بمشوق آباد بگریخت ولی
دچار ترکمانان تاجاق بگيرشد و بعضی اورا شناخته طریق
توچان نشان دادند ولی راه گم نمود و شبی را گرسنه و تشنه
بسر برد و بعد از چند روز مشقت و تعب شدید بقوچان رسید
و در آنجا باز دچار برخی از مأمورین دولت گشت و مساعدت
بعضی مالفی داده از چنگ آنان مستخلص گشت و بسوی
با جگیران بقصد عشق آباد گریخت و در شبها صدوید و راه
صبرید و روزها مختلفی میگردد تا رسید و هنگامیکه بسوی
خاک روس میرفت سواری از عقبش شتافته اورا گرفته بسمت ایران

باز آوردند و صالحی نقود گرفته برهنه نموده رها ساختند
 و در آن حال بعضی بطرف روسیه رفته واقعه گفتند و تذکره
 قرنطینه برایش گرفتند و او را بخاک روسیه رساندند دیگر
 هرچه معاندین ایرانی کوشیدند و دست تأسف سودند
 سودی نداد و او بمشق آباد رفته سکونت نمود .

واز بهائیان آذربایجان آقا سید علی حاجی فرحان
 از شتر دران راه مگه که وکالت حج نیز میکرد و شبی با قافله
 از راه بهجی میگذشت وزیر اشجار صنوبر بیتوته کردند
 و امر جمال ابهی جای برای دهه بردند و صبح در حین
 عبور بهربک ابراز ملاحظت فرموده نقل دادند و پنین فرمودند
 ما در حق شما و شما هم در حق من دعا کنید و در بغداد
 بواسطه محمد حسین وکیل اطلاع یافته و بملاقات با اصل
 بها در معمرات ایران ایمان حاصل کرد . و بالاخره
 مجاور حیفاشده بجای فروش اشتغال گرفت .

دیگر مشهدی حسین تبریزی عارف مسلک شیفته حضرت
 عبدالبها در ارض مقدس شده مدتی در باغ جنبینی باغبانی
 نمود و بالاخره باسکندرونه رفته و در آن حدود درگذشت .
 و از شهداء آذربایجان آقا میرزا محمد علی شیرالتجار
 در بخش سابق ضمن واقعات ۱۳۳۰ واقعه شهادتش را
 در بساری و مازندران نوشتیم و او ابن ملا محمد نقابفروش

بن محمد باقر نیشابوری الاصل بود و محمد باقر مذکور عسم
 شیخ احمد شهید مسموم نیشابوری در ضمن قدماء مؤمنین
 مسمومه بواسطه برادرزاده مذکور در زمره مؤمنین بامر بدیع
 در آمد و پسرش ملا محمد باقر کتابفروش بمدا مقیم تبریز
 گردید . آورده اند که شیخ احمد در تبریز بخانه وی بسا
 سه تن مهمان بود و صادقی خان داروغه بیگلربیگی شبانه
 بامر حکومت با جمعیت بسیاری از سرباز و گماشتگان حکومتخانه
 بمخانه ریخته خانه را تاراج نمودند و هر چهار را کت بسته
 بدارالحکومه کشیدند و محبوس ساختند تا پس از چندری
 ملا محمد را باتنی از محبوسین که سید بود مستخلص ساخته
 و شیخ احمد را باتنی دیگر بقتل آوردند و ما در بخش پنجم
 کیفیت واقعه ۱۲۸۲ را مفصلاً نگاشتیم و ملا محمد از آن
 پس با عائله مقیم طهران گردید تا در سال ۱۲۹۸ درگذشت
 و خلفش میرزا محمد علی مذکور را ولادت در شب یکشنبه ۱۴
 شوال سال ۱۲۸۱ در تبریز واقع شد و بعد از وفات پدر
 در طهران و سالها در همدان و تبریز ورشت و استر آباد
 بتجارت مشغول بود تا سال ۱۳۳۰ مذکور در ساری بشهادت
 رسید و جسدش در قبرستان ملا مجدالدین مدفون گردید
 و محمد اسمعیل امین التجار امقهبانی شهید در همانوقت
 نیز در قبرستان مذکور مدفون شد و میرزا محمود در امام زاده